

## ماجرای آگهی عجیبی که مسیر زندگی ارشا اقدسی را تغییر داد

شاید بازی روزگار بود که ارشا اقدسی با دیدن دوره آموزشی بدلقاری با پیمان ابدی، بورسیه تحصیل در رشته تربیت بدنی در ایتالیا را کنار گذاشت و در ایران ماندگار شد.

به گزارش خبرنگاران گروه فرهنگ، هنر و رسانه گزارش خبر، حالا ۱۶ سال از آن زمان می‌گذرد که جوان ورزشکار قصد رفتن به ایتالیا را داشت. ارشا اقدسی در ایران ماند تا یکی از موفق‌ترین بدلکاران ایرانی شود اما دست سرنوشت باز هم او را به سمت پیمان ابدی سوق داد. او نیز سرنوشتی همچون استاد خود پیدا کرد تا یک مرگ غم‌انگیز دیگر رقم بخورد.

نمی‌شود بدلکار باشی و به مرگ نیندیشی. ارشا اقدسی نیز به مرگ فکر می‌کرد و شاید همین بود که با وجود جوانی‌اش، به خانواده‌اش سپرده بود اگر اتفاقی برایش رخ داد، اعضای بدنش را اهدا کنند.

وقتی از زمین فاصله می‌گیری، وقتی ترسناک‌ترین لحظات را می‌چشی، می‌دانی که باید قدر زندگی را دانست، که باید لحظه‌ها را غنیمت شمرد و آدم‌ها را با همه خوبی‌ها و بدی‌هاشان دوست داشت و او چنین بود.

مردن را یکی از شیرین‌ترین لحظه‌های زندگی هر انسانی می‌دانست که تنها یک بار رخ می‌دهد.

از سرعت، تاریکی و ارتفاع می‌ترسید اما با همه این ترس‌ها ارتباط برقرار کرد ولی مرگ را ترسناک نمی‌دانست و باور داشت می‌تواند تجربه‌ای پر لذت باشد. می‌دانست که مرگ دست خداست ولی خوش نداشت روی تخت بیمارستان بمیرد.

او که تجربه‌هایی هراسناک را پشت سر گذاشته بود، دوست می‌داشت که مرگش هم همچون زیستنش باشد.

ارشا اقدسی که ۱۴ اردیبهشت سال ۱۳۶۱ در تهران زاده شد، شاید می‌دانست زندگی فرصت چندانی به او نمی‌دهد و این‌چنین بود که شتاب داشت برای کارها و تاثیرگذاری‌های هرچه بیشتر.

او که دل‌بسته ورزش بود و به درجه مربی‌گری رسیده بود، در بدلقاری هم کم نگذاشت؛ تا جایی که سرمربی کلاس‌های بدلقاری پیمان ابدی شد و سال ۸۵ نیز خود گروهی با نام بدلکاران ۱۳ را پایه‌گذاری کرد.

کمتر کسی چون او و در اوج جوانی مجال همکاری با جمعی از بهترین هنرمندان این کشور را یافته است.

در سن ۳۹ سالگی کارنامه‌ای پر و پیمان برای خود دست و پا کرده بود. در سینما با کارگردانی از نسل‌های گوناگون همکاری کرد. دامنه تجربیاتش را در خارج از کشور هم گسترد و در رویدادهایی مانند فستیوال شوالیه‌های صربستان به عنوان نماینده‌ای از ایران حضوری قابل توجه پیدا کرد.

در عرصه سینما «زندگی با چشمان بسته» به کارگردانی رسول صدرعاملی، «شب‌ی که ماه کامل شد» کار نرگس آبیاری، «کیفر» به کارگردانی حسن فتحی، «جرم» و «متروپول» آثار مسعود کیمیایی، «راه آبی ابریشم» کار محمد بزرگ‌نیا، «پله آخر» به کارگردانی علی مصفا، «خواب‌زده‌ها» کار فریدون جیرانی، «حوض نقاشی» ساخته مازیار میری، «به خاطر پونه» به کارگردانی هاتف علمیردانی، «سیزده» ساخته هومن سیدی، «رخ دیوانه» کار ابوالحسن داودی، «عصر یخبندان» و «بارکد» ساخته‌های مصطفی کیایی، و «رگ خواب» و «آرایش غلیظ» آثار حمید نعمت‌الله بخشی از کارنامه هنری ارشا اقدسی است.

در مقام کارگردان نیز اولین فیلمش را با نام «جمشید آریا» ساخت که ادای دینی به جمشید هاشم‌پور بود.

او در تلویزیون و شبکه نمایش خانگی هم تجربه‌هایی گران‌سنگ اندوخت. همکاری در مجموعه‌هایی مانند «شوق پرواز»، «اشک‌ها و لبخندها»، «شهرزاد»، «آب پریا»، «بیمار استاندارد»، «شیدایی»، «نشانی»، «سقوط آزاد»، «ساخت ایران» و ... فرصت همکاری با کارگردان‌هایی مانند زنده‌یاد پدالده صمدی، حسن فتحی، مرضیه برومند، سعید آقاخانی، محمدمهدی عسگری‌پور، رامبد جوان، علیرضا امینی، محمدحسین لطیفی و ... را برایش فراهم کرد.

ضمن این‌که اجرای برنامه «آب و آتش» را در شبکه نسیم بر عهده گرفت.

همچنان‌که در تئاتر نیز در اجرای نمایش‌هایی مانند «ویتسک»، «متولد سال ۱۳۶۱»، «سومین شنبه هفته که به اشتباه به اون می‌گن دوشنبه»، «آکواریوم هوا» و ... با کارگردان‌هایی همچون رضا ثروتی، پیام دهکردی، رکسانا بهرام، حسن بزرگر، یاسر خاسب و ... همکاری کرد.

لابد خودش هم می‌دانست با آن شغلی که انتخاب کرده، زندگی فرصت چندانی به او نمی‌دهد و این بود که از تمام لحظه‌ها بهره برد.

مرگ‌آگاهی کیفیت زندگی را ارتقا می‌دهد و انگیزه‌های زیستن را قوت می‌بخشد. می‌دانی که زندگی موهبتی همیشگی نیست؛ پس باید قدرش را دانست و نباید هدرش داد. ارشا اقدسی هم با همین نگاه بود که برای زیستن انگیزه‌های بسیار داشت و هر روز علاقه بیشتری به زندگی و آدم‌ها پیدا می‌کرد. اما این دوست داشتن با وابستگی همراه نبود؛ آن‌چنان‌که گفته بود: «خیلی وابستگی ندارم. متأسفانه آدم‌ها خیلی راحت می‌توانند بمیرند.

خیلی مهم است قدر لحظه‌ها را و با هم بودن را بدانیم و این انرژی را که رد و بدل می‌شود، فتوستتز کنیم.»

شامگاه سیزدهمین روز مردادماه دوستان و همکاران ارشا اقدسی در گوشه گوشه ذهن‌شان به لحظه‌های بودن با او می‌اندیشیدند.

درست یک هفته پیش بود که باخبر شدند برای دوست‌شان حادثه‌ای ناگوار در بیروت رخ داده است. ارشا اقدسی که در پروژه‌های بین‌المللی هم صاحب چند تجربه بود، مشغول همکاری با یک پروژه سینمایی در بیروت بود که با حادثه‌ای سهمگین روبرو شد. شدت جراحات به حدی بود که پزشکان لبنانی همان اول کار آب پاکی را روی دست خانواده این بدلکار ریختند ولی تیم ایرانی امید کم‌رنگی به زنده ماندن هموطن جوان خود داشتند. با همین یک درصد امید بود که خانواده و دوستان او به انتظار معجزه نشستند ولی شاید این جوان که یک هفته را میان زندگی و مرگ در تقلا بود، دومی را خوش‌تر یافت.

شامگاه سیزدهم مردادماه آخرین تجربه شگفت‌انگیز ارشا اقدسی رقم خورد. او که به واسطه یک آگهی، با دنیای بدلقاری آشنا شد، آرزو داشت این حرفه با همراهی دوستانش در داخل و خارج از کشور جایگاه شایسته خود را بیابد. دلش به خدا گرم بود و همراهی دوستان.

پیکر او در چند روز آینده به ایران آورده می‌شود تا در کنار استادش پیمان ابدی به خاک سپرده شود. اما ارشا اقدسی که اعضای بدنش را اهدا کرده است، حتما در زندگی کسانی دیگر ادامه خواهد یافت و داستان زندگی جوانی که از ورزش به بدلقاری و سینما و تلویزیون رسید، در جان‌های دیگری

تداوم خواهد داشت.